

۴شنبه ۲۰/۱۲/۱۴۰۴ - ۲۱رمضان ۱۴۴۷ - ۱۱مارس ۲۰۲۶ - درس ۱۰۷ فقه اداره از فقه معاصر - فقه مدیریت رفتار سازمانی - فقه روابط انسانی - روابط اربعه - رابطه سوم - رابطه کارکنان با هم - اصول سبعة - اصل پنجم - شفقت (۸) - شفقت زیر ساخت اصلاح امور سازمانیان

❖ مسئله‌ی ۱۰۷: اصلاح امور سازمان متوقف بر حاکمیت فرهنگ شفقت است؛ لذا مدیران و کارگزاران وظیفه دارند که فرهنگ سازمانی را به گونه‌ای مدیریت کنند تا اصلاح مشفقانه‌ی امور به امری شایع در مجموعه بدل شود و کارکنان نسبت به امور هم‌کاران و سازمان حرص بر اصلاح داشته باشند

شفقت به عنوان ترکیبی از حرص و خوف بر صلاح و اصلاح منصوح را مورد افتاء قرار دادیم. در نوبت قبل از ارتباط وثیق شفقت و نصیحت هم تفقه نمودیم. در این نوبت رابطه‌ی شفقت و اصلاح امور را مورد استنباط قرار می‌دهیم. انگیزه‌ی این مسئله فقه اللغة است که شفقت را حرص بر صلاح منصوح معنا می‌کند و خوف از فساد منصوح. پس ارتباطی بین شفقت و صلاح و فساد وجود دارد؛ یعنی شفقت اراده‌ی اصلاح امور است؛ یعنی بهبود مستمر امور و رفع نقائص و نواقص، تقویت فرصت‌ها، رد تهدیدها، تسهیل و تسریع در خدمات‌رسانی، ارتقاء معنویت، انسجام سازمانی و... این‌ها همه در قلمروی اصلاح هستند. در حقیقت مشفقین همان مصلحین هستند. اراده‌ی اصلاح را در کلام شعیب پیامبر ﷺ می‌بینیم، لإطلاق قوله تعالی «إِنْ أُرِيدَ إِلَّا الْإِصْلَاحُ مَا اسْتَطَعْتُ»^۱ و این را هم می‌دانیم که صلاحیت و شایستگی از مسیر اصلاح می‌گذرد که فرآیند آن از نیت صالحه، اعمال صالحه، عباد صالح و... تشکیل می‌شود. اساس اصلاحات مذکوره شفقت است که حقیقت آن حرص بر صلاح منصوح است؛ یعنی بذل اصلاحات شفقت، دل‌سوزی و حرص

۱ قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيْتَةٍ مِنْ رَبِّي وَرَزَقَنِي مِنْهُ رِزْقًا حَسَنًا وَمَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ إِلَىٰ مَا أَهْتَكُمُ عَنْهُ إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ. (هود : ۸۸)

قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيْتَةٍ مِنْ رَبِّي وَرَزَقَنِي مِنْهُ رِزْقًا حَسَنًا... مراد از اینکه فرمود: من بر بینه‌ای از پروردگار هستم این است که من آیت و معجزه‌ای دارم که دلالت بر صدق من بر ادعای نبوتم دارد، و مراد از اینکه گفت: خدای تعالی از ناحیه خود رزق نیکویی به من داده این است که به من وحی نبوت داده که مشتمل است بر اصول معارف و فروع شرایع، و ما در سابق توضیح این دو کلمه را دادیم. و معنای آیه این است که شما مردم به من خبر دهید که اگر من فرستاده‌ای از ناحیه خدای تعالی بسوی شما باشم و مرا به وحی معارف و شرایع اختصاص داده باشد و با آیتی روشن که دلالت بر صدق من در ادعایم می‌کند تأیید کرده باشد باز هم من در رأی و روشم سفیه هستم؟ و آیا در چنین زمینه‌ای آنچه من شما را بدان می‌خوانم سفاهت و دعوت من، دعوتی سفیهانه است؟ و آیا در این دعوت من زورگویی و تحکمی است از من بر شما و یا دعوت من سلب آزادی شما است؟ این من نیستم که از شما سلب آزادی کرده باشم، این خدای سبحان است که مالک شما و مالک هر چیز است و شما به همین جهت که مملوک خدا هستید نسبت به ذات مقدس او نمی‌توانید آزاد باشید بلکه به حکم عقل و به مقتضای بندگیتان باید امر او را اطاعت نموده، حکمش را گردن نهدید و او به مقتضای ربوبیتش شما را به هر چه بخواهد امر می‌کند که حکم تنها برای او است و شما بسوی او باز می‌گردید. در جمله و ما أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ إِلَىٰ مَا أَهْتَكُمُ عَنْهُ ماده مخالفت با حرف الی متعدی شده (با اینکه علی القاعدة باید با حرف فی متعدی می‌شد و می‌فرمود: من نمی‌خواهم شما را در آنچه از آن هیتان می‌کنم مخالفت کنم) و اگر اینطور نفرمود و در عوض فرمود: من نمی‌خواهم شما را به سوی آنچه از آن هیتان می‌کنم مخالفت کنم برای این بوده که مخالفت در اینجا علاوه بر معنای لغوی خودش متضمن معنای دیگری که آن معنا همیشه با حرف الی متعدی می‌شود نیز هست نظیر میل کردن و امثال آن و در نتیجه معنای آن چنین می‌شود: من نمی‌خواهم با شما مخالفت نموده، به آن چیزی که شما را از آن نمی‌کرده‌ام متمایل شوم، بنا بر این، تقدیر آیه چنین است: ما اريد ان اخالفكم مائلا الی ما اھیکم عنه و یا تقدیرش این است که: ما اريد ان اميل الی ما اھیکم عنه مخالفا لکم. و این جمله جواب از تهمت است که به آن جناب زدند و گفتند او می‌خواهد آزادی در عمل را از آنان سلب کند و آنان را برده خود و در تحت فرمان خود قرار دهد و بر آنان حکمرانی کند، و حاصل جواب این است که اگر منظور شعیب این بوده که آزادی را از مردم سلب کند (از خود سلب آزادی نمی‌کرد)، فهرا خودش هر چه می‌خواست می‌کرد و در نتیجه آنچه را که مردم را از آن نمی‌کرده بود مرتکب می‌شد و عملا با آنان مخالفت می‌کرد، و حال آنکه او نمی‌خواست با مردم مخالفت کند، پس آن هدف نامشروعی که مردم وی را به آن متهم کردند نداشت او تنها می‌خواست به قدر توانایش اصلاح کند. پس خدای سبحان حاکم علی الاطلاق و مطاع بدون قید و شرط است هم چنان که خودش فرمود: إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ و اگر رسولان اولی الامر و بعضی از افراد امت اسلامی حق امر به معروف و نهی از منکر دارند و امت، مامور به اطاعت از آنان هستند این حق را خدای عز و جل به آنان داده و به همین جهت امت اسلام در قبال کلمه حقی که از آن حضرات صادر می‌شود و مردم را به سوی آن دعوت می‌کند هیچگونه حریتی ندارند (نه اینکه حریت داشته‌اند ولی رسول و اولی الامر و مثلاً فقهاء آن حریت را از مردم سلب کرده باشند) هم چنان که خدای تعالی فرموده: وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ. (موسوی همدانی، ترجمه تفسیر المیزان، ج. ۱۰، صص. ۵۴۸-۵۵۰)

است، لفظه تعالی «حریص علیکم» که اطلاق آن شامل حرص بر اصلاح کارکنان و سازمان است؛ حرص بر عدم خلاء و خلل در کارها. ملاحظه شد که شعیب پیامبر علیه السلام اراده‌ی خود را منحصر در اصلاح امور نشان می‌دهد که لابد ناشی از شفقت است و انحصار اراده در اصلاح امور تأکید بر این است که امام رضا علیه السلام امام را «اخ شفیق» می‌داند یا والد شفیق و شعیب علیه السلام هم در حد خود از این شفقت برخوردار است؛ لذا اراده‌ی منحصر خود را به عنوان اصلاح نشان می‌دهد که با توکل و انابه به سوی خدا تکمیل می‌شود. شفیق بودن شعیب علیه السلام باعث شده است که این گونه شفقت خود را بیان کند که «ما ارید ان اخالفکم فیما نھیکم عنہ»، یعنی مبنای اصلاح مشفقانه این است که عامل به اموری باشیم که مردم را به آن دعوت و امر و نهی می‌کنیم. نمی‌شود به آنان بگوییم این کار را انجام دهید، ولی خود خلاف آن را عمل کنیم فعلاً او ترکاً.^۲ اراده‌ی خیر و صلاح نسبت به غیر که همان شفقت است با پیش‌تازی در عمل

^۲ [نشانه صدق مصلحان الهی اینست که چیزی از پیش خود نمی‌گویند و خود را بدانچه می‌گویند عمل می‌کنند. بنا بر این سالب آزادی دیگران نیستند] نشانی و علامت این معنا این است که خود آن فرد دلسوز آنچه که به مردم می‌گوید انجام دهید، انجام می‌دهد و از آنچه که مردم را از ارتکاب آن نهی می‌کند اجتناب دارد و فعلش مخالف قولش، و نظرش منافی با عملش نیست، چون طبع هر انسانی چنین است که بر منافع خود و رعایت مصالحش تحفظ دارد، حال اگر فرض شود آنچه این فرد دلسوز، دیگران را بدان دعوت می‌کند خیر بوده و مشترک باشد بین او و دیگران، هرگز خودش خلاف آن نمی‌کند و هرگز چیزی را که برای دیگران خیر و خوب می‌داند خودش آن را ترک نمی‌کند و به همین جهت است که شعیب علیه السلام به منظور تتمیم فایده و دفع هر تمحی که ممکن است به وی بزنند (بنا به نقل قرآن کریم) اضافه کرد که: وَ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أُجِرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ. پس جناب شعیب علیه السلام با این جمله‌اش که گفت: وَ مَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ... اشاره کرد به اینکه آنچه من شما را از آن نهی می‌کنم از اموری است که صلاح مجتمع شما که من فردی از آنم در آن است و بر همه واجب است آن را مراعات نموده و به هیچ وجه ترک نکنند، نه اینکه پیشنهادی باشد که من به دلخواه خودم کرده باشم و شما را مجبور به انجام آن نموده باشم. و چون منظور آن جناب این بوده، لذا دنبالش فرمود: إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ. و خلاصه مقام اینکه مردم وقتی از جناب شعیب علیه السلام دعوت به ترک بت‌پرستی و ترک کم‌فروشی را شنیده‌اند، اینطور دعوت او را رد کرده‌اند که: این دعوت تو مخالف با آزادی انسانها است، چون آزادی انسانیت حکم می‌کند به اینکه انسانها هر چه بخواهند بپرسند و در اموالشان هر جور که خواستند تصرف کنند. جناب شعیب در رد گفتار آنان فرمود: آنچه من شما را بسوی آن می‌خوانم پیشنهادی از ناحیه خودم نیست تا درخواست آن با حریت شما منافات داشته باشد و استقلال شما در درک و اراده را باطل کند بلکه من فرستاده پروردگار شما به سوی شما می‌روم و بر این ادعایم آیت و معجزه‌ای روشن دارم و آنچه برای شما آورده‌ام از ناحیه خدای آورده‌ام که مالک شما و مالک همه عالم است و شما در برابر او آزاد نیستید بلکه بنده و عبد او هستید و شما در آنچه او از شما خواسته نه آزادی دارید، نه اختیار و نه استقلال. علاوه بر این، آنچه خدای تعالی شما را بسوی آن خوانده از اموری است که صلاح مجتمع شما و سعادت تک افراد شما در آن است، هم سعادت و صلاح دنیایان و هم سعادت و صلاح آخرتتان، و شاهدش هم این است که من نمی‌خواهم در آنچه از آن نیتان می‌کنم خلاف گفته خود عمل کنم بلکه من نیز در عمل مثل شما هستم و جز اصلاح به قدر وسع و طاقتم منظوری ندارم و در برابر این دعوت هیچ اجری از شما نمی‌خواهم، اجر من تنها به عهده خدای رب العالمین است. وَ مَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ- این جمله در مقام استثناء از استطاعت است چون بعد از آنکه آن جناب به مردم فرمود: جز اصلاح مجتمع آنان بوسیله علم نافع و عمل صالح به مقدار استطاعتش منظوری ندارد در ضمن گفتارش برای خود استطاعت و قدرت اثبات کرد در حالی که عبد و مملوک از پیش خود و بطور استقلال استطاعتی ندارد و لذا آن جناب نقص و قصوری که در کلامش بود تتمیم نموده، فرمود: وَ مَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ یعنی آنچه در مورد تدبیر امور مجتمع شما از اراده من ترشح می‌کند و هر استطاعتی که در توفیق و ردیف کردن اسباب و مساعد کردن بعضی از آنها با بعضی دیگر بذل می‌کنم و- از آن اراده و آن استطاعت و آن ردیف کردن اسباب- سعادت شما را نتیجه می‌گیرم هم‌اشاره از خدای سبحان است، بدون او من هیچ قدرتی ندارم و من از احاطه او بیرون نتوانم شد و در هیچ امری مستقل از او نیستم اوست که هر مقدار استطاعت که در من است به من داده و اوست که از طریق آن استطاعت که به من داده، اسباب را ردیف می‌کند، پس استطاعت من از او و توفیق بوسیله اوست. جناب شعیب علیه السلام این حقیقت را بیان کرد و اعتراف نمود که توفیقش از خدای تعالی است و این خود یکی از فروع فاطر بودن خدا نسبت به هر چیز است و همچنین از فروع حافظ بودن خدا بر هر چیز و قائم بودنش بر هر نفسی (هر کسی) به آنچه که انجام دهد می‌باشد، هم چنان که خودش فرمود: الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ. و نیز فرموده: وَ رَبُّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَفِيفٌ. و نیز فرموده: أَلَمْ يَنْزِلْ هُوَ قَائِمٌ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ. و نیز فرمود: إِنَّ اللَّهَ يُنْسِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا. و حاصل این آیات این است که خدای تعالی کسی است که اشیاء را از عدم بیافرید و اعمال اشیاء را نیز او به اشیاء داد، روابطی هم که بین اشیاء هست او برقرار کرد، چون هستی هر چیز از خدا است و او است که هر چیزی را در قبضه قدرت خود نگه داشته و آثار روابط بین اشیاء را نیز در قبضه قدرتش دارد و نمی‌گذارد اشیاء زایل گشته در پس پرده بطلان غایب گردند. و لازمه این مطلب این است که خدای تعالی وکیل هر چیزی در تدبیر امور آن چیز باشد پس اثر هر چیز در تحقق روابطی که بین آن اثر و سایر اشیاء هست منسوب به خدا و مستند به اوست چون او محیط به هر چیز و قاهر بر آن است و در عین حال اثر آن چیز به اذن خدا منسوب به آن چیز نیز هست. و بر کسی که خود را بنده او می‌داند و عالم به مقام پروردگار خویش و عارف به این حقیقت باشد واجب است که با انشای توکل بر پروردگار و رجوع به او آن حقیقت

است، سپس هم کاران را به آن خواندن، فافهم. فرایند اصلاح اگر به گونه‌ی هدف‌مند سامان پیدا کند، منجر به استخلاف و وراثت زمین می‌شود که مخصوص به مؤمنانی است که عمل صالح انجام می‌دهند و عبد صالح هستند، لقوله تعالی «ان الارض يرثها عبادي الصالحون» و «وعد الله الذين آمنوا وعملوا الصالحات ليستخلفنهم في الأرض»، یعنی فتح الفتوح و فتح مطلق و همه‌ی این‌ها شجره‌ای طیبه هستند که اصل آن شفقت است که اساس اصلاح امور و صالح‌سازی است، لآته حریص علی‌الاصلاح، فتدبر.

فتحصل که اصلاح امور سازمان متوقف بر حاکمیت فرهنگ شفقت است، لذا مدیران و کارکنان وظیفه دارند که فرهنگ سازمانی را به گونه‌ای مدیریت کنند تا اصلاح مشفقانه‌ی امور به امری شایع در مجموعه بدل شود و کارکنان نسبت به هم کاران حرص بر اصلاح داشته باشند، والله العالم.^۳

را مثل سازد، و به همین جهت جناب شعیب □ بعد از آنکه گفت: توفیقم به خدا است، دنبالش انشای توکل و انابه نموده، گفت: عَلَيَّ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ أُنِيبُ. (همان، ج. ۱۰، ص. ۵۵۲)

^۳ درس ۱۰۷ فقه الروابط از سلسله‌ی فقه الاداره، ۲۲ شهر رمضان المبارک ۱۴۴۷.